

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره پنجاه و ششم، بهار ۱۳۹۹: ۱۰۴-۷۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۷

نوع مقاله: پژوهشی

بازنمایی هژمونی و ضد هژمونی در گفتمان شعر جمهوری

«محمدتقی بهار» بر مبنای آرای «آنتونیو گرامشی»

رضا قنبری عبدالملکی*

آیلین فیروزیان پوراصفهانی**

چکیده

مقاله حاضر بر مبنای نظریه «گرامشی» و به شیوه تحلیل محتوا نوشته شده است و هدف آن، تحلیل گفتمان «بهار» در جمهوری نامه اوست که توأمان هم هژمونی و هم ضد هژمونی را تولید می‌کند. بهار به عنوان یکی از روشن‌فکران حقیقی در مرکز تقابل گفتمان‌های جمهوریت و ضد جمهوریت قرار دارد که شدیداً یک تقابل گفتمانی ایدئولوژیک است. ایدئولوژی، زبان را به شیوه‌های مختلف و در سطوحی متفاوت پنهان می‌سازد. نویسندگان در این جستار نشان خواهند داد که زبان ایدئولوژیک بهار، چگونه در پس ساختار بیرونی شعرش پنهان شده است. هژمونی، نوعی از رهبری فکری و فرهنگی است که طبقه حاکم آن را بر اکثریت جامعه اعمال می‌کنند. در این میان، گروه‌های ضد هژمونیک نیز از گفتمانی برخوردارند که با ارزش‌های عموماً پذیرفته‌شده حکومت در تعارض قرار می‌گیرد. گفتمان حاکم برای پیشبرد پروژه‌های خود به دنبال کسب هژمونی است و گروه‌های حاشیه‌ای نیز راهبردهایی را برای هژمونیک کردن گفتمان خود طراحی می‌کنند. بهار در این شعر که در بردارنده دو معنای کاملاً متضاد است، در ظاهر با گفتمان جمهوریت رضاخان موافقت دارد؛ اما در باطن با کمک شگردهای زبانی، نظم

abdolmaleki@du.ac.ir

* نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه دامغان، ایران

a.firoozian@du.ac.ir

** استادیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه دامغان، ایران



سیاسی جدید او را به چالش کشیده است. آبرونیک بودن ساختار معنا در شعر مورد مطالعه، به مسئله «تناقض متنی» انجامیده که مورد توجه نویسندگان این جستار قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: گفتمان، قدرت، ایدئولوژی، هژمونی، محمدتقی بهار، گرامشی.

مقدمه

پیشبرد سیاست‌های حکومتگران از طریق زبان و نفوذ در ذهن طبقات پایین جامعه از راه فرهنگ‌سازی به منظور عادی‌سازی ایدئولوژی‌های خود، همواره در تاریخ ایران وجود داشته است. با توجه به این موضوع، ادبیات نیز به عنوان یک نهاد اجتماعی، کارکردهایی داشته که از نگاه حاکمان، دور نبوده است. از این نظر، برخی از گفتمان‌ها در شعر می‌توانست ابزاری باشد در خدمت قدرت و یا برعکس، وسیله‌ای باشد برای برملا کردن ضعف‌های آن.

در دوره مورد بررسی این جستار، رضاخان رئیس‌الوزرا شدیداً در پی افزایش قدرت خویش بود و چون قدرت ذاتاً میل به گسترش دارد، وی تلاش می‌کرد تا بالاترین مرحله گسترش قدرت را به دست آورد. به همین منظور، به عنوان «هژمون^۱» می‌کوشید تا از گفتمان اقلیت به منظور ایجاد صورت‌بندی هژمونیک برای پیشبرد طرح جمهوریت بهره گیرد. به عبارت دیگر، رضاخان به دنبال آن بود تا از ابزار هژمونیک مدنی برای مشروعیت‌بخشی به قدرت و تولید اجماع عمومی استفاده نماید. در همین جهت، ابزار هژمونیک سیاسی و مدنی که رضاخان با بهره‌گیری از آنها در پی مشروعیت‌بخشیدن به گفتمان خود بود، احزاب سیاسی، مطبوعات، روشن‌فکران و نیز شاعران و نویسندگان خوش‌نام کشور را در برمی‌گرفت. سردار سپه با کمک این ابزار، گفتمان جمهوری را به یک گفتمان مسلط مبدل ساخت تا به وسیله آن، موج جمهوری‌خواهی فضای کشور را در برگیرد و زمزمه آن در سطوح مختلف جامعه رسوخ کند. البته اتخاذ چنین راهبردهایی، نتیجه بررسی و اندیشه اشخاصی چون محمدعلی فروغی، یحیی دولت‌آبادی، مخبرالدوله هدایت و سید حسن تقی‌زاده بود که به عنوان هیئت مشاوران رضاخان پیش از رسیدن وی به سلطنت در کنار او بودند.

در این میان، ملک‌الشعراى بهار، شعر جمهوری را می‌سراید؛ یعنی در دوره‌ای که گفتمان مشروطه در حال فروپاشی است و درباره گفتمان آینده، یعنی جمهوریت و آنچه در حال رخ دادن است، هنوز ابهام‌های فراوانی وجود دارد. با توجه به دو پهلو بودن این وضعیت، مقاله حاضر با تحلیل گفتمان شعر جمهوری، درصدد کشف این موضوع است

1. discourse
2. hegemon

که زبان شعر بهار چگونه هم برای ایجاد و حفظ قدرت رضاخان به کار گرفته شد و هم آن را به چالش کشید! برای انجام این مهم، پرسش‌های زیر مطرح شده است:

- جمهوری‌خواهی در گفتمان ملک‌الشعرای بهار چگونه بازنمایی می‌شود؟
- بازتاب هژمونی^۱ و ضد هژمونی^۲ در ارتباط با مسئله جمهوری در شعر بهار به چه نحو است؟

ساختار بندی شعر که دو معنای کاملاً متضاد را شامل می‌شود، از یک طرف همسو با برنامه‌های تبلیغاتی رضاخان به منظور مسلط کردن گفتمان جمهوری اوست و از طرف دیگر، خود گفتمانی جدید در ضدیت با آن است. نویسندگان با توجه به این مسئله در شعر بهار، روند چیره شدن گفتمان جمهوری‌خواهی در ایران را مطالعه کرده‌اند و سپس به بررسی رفتارهای رضاخان در فرایندهای هژمونیک سیاسی و فرهنگی برای ایجاد یک نظم جدید، یعنی جمهوریت پرداخته‌اند. اینکه در جامعه پیوسته نزاع گفتمانی برقرار است و هم اینکه پایه گفتمان بهار، نه ضدیت با مظاهر تجددخواهانه جمهوری، بلکه با گفتمان تمامیت‌خواهانه رضاخان بوده است نیز در این مقاله مورد تأکید قرار گرفته است. شالوده نظری نویسندگان برای ورود به مجرای بحث، نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی^۳ است، زیرا آرای او به خوبی می‌تواند مسئولیت پشتیبانی تئوریک از تحلیل‌های مقاله حاضر را برعهده گیرد.

پیشینه تحقیق

از گذشته تاکنون، پژوهش‌های بسیاری درباره اندیشه و شعر بهار انجام شده است. برای آگاهی از بهترین نمونه‌های آن می‌توان به کتاب «بهار، پنجاه سال بعد» (میرانصاری، ۱۳۸۶) مراجعه کرد که در بردارنده مقالات بزرگداشت پنجاهمین سالگرد بهار در دانشگاه سوربن پاریس (۲۰ و ۲۱ آوریل ۲۰۰۱) است. درباره اندیشه گرامشی نیز تحقیقات متعددی در قلمرو رشته‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی به چشم می‌خورد. اما تاکنون پژوهشی بر مبنای این نظریه درباره شعر بهار به رشته تحریر درنیامده است. به طور کلی

1. hegemony
2. counter-hegemony
3. Antonio Gramsci

در حیطه ادبیات، این نظریه تاکنون فقط روی چند اثر غیر ایرانی اجرا شده است که از این نظر، نزدیک‌ترین پژوهش‌ها به تحقیق حاضر به شمار می‌آیند:

هوروش و رضوان‌جو (۱۳۹۶) در پژوهش خود از نظریه‌های گرامشی درباره نقش هژمونی و فرهنگ در کشمکش میان طبقات اجتماعی، اجبار و رضایت و همچنین مفهوم روشن‌فکر رسمی^۱ استفاده کرده‌اند. این مقاله از طریق تحلیل نموده‌های تقابل طبقات اجتماعی و سلطه طبقه غالب، به بررسی رمان «جزیره گنج» اثر رابرت لوئیس استیونسن پرداخته است.

جاویدشاد و نعمتی (۱۳۹۸) در مطالعه خود، دو گروه از شاعران جنگ جهانی اول ادبیات انگلیسی را بر اساس نظریه‌های گرامشی مورد مطالعه تطبیقی قرار داده‌اند. در این پژوهش، درون‌مایه‌های وطن، مذهب و مرگ در اشعار شاعران اوایل قرن بیستم ادبیات انگلیسی با توجه به مفاهیم هژمونی و ضد هژمونی بررسی شده است.

جهان‌بخت و پرماس (۱۳۹۸) نیز در مقاله خود، داستان «خلیل کافر» اثر جبران خلیل جبران را بر مبنای نظریه هژمونی آنتونیو گرامشی مورد تحلیل جامعه‌شناختی قرار داده‌اند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که جبران، علاوه بر توجه به اقتصاد، بر نقش موثر استیلای فرهنگی در تعیین ساختارهای اجتماعی تأکید دارد.

با توجه به آنچه گفته شد، جستار حاضر، نخستین مقاله‌ای است که در چارچوب ادبیات ایران، شعر یکی از سیاسی‌ترین شعرای معاصر یعنی بهار را با تکیه بر آرای گرامشی تحلیل و بررسی کرده است.

چارچوب نظری

مفهوم هژمونی در نظریه گرامشی

مفهوم هژمونی ریشه در تمایز گرامشی میان «اجبار» و «رضایت» به مثابه مکانیسم‌های جایگزین قدرت اجتماعی دارد. «اجبار بر توانایی دولت‌ها برای اعمال خشونت اشاره دارد؛ اما قدرت هژمونیک برای متقاعد نمودن افراد برای پذیرش ارزش‌های یک نظام عمل می‌کند. این شکلی از قدرت اجتماعی است که به جای تهدید

1. Organic intellectual

به تنبیه و توبیخ، بر مشارکت داوطلبانه و همراه با رضایت مبتنی است» (Gramsci, 1971: 333). بنابراین بهترین فهم از هژمونی، سازمان‌دهی رضایت بدون خشونت و رویکردهای سخت‌افزاری است.

چنان‌که پیداست، در تفکر گرامشی، هژمونی به نوعی از رهبری فکری و فرهنگی اطلاق می‌شود که طبقه حاکم آن را اعمال می‌کنند. بدین ترتیب هژمونی از اجبار که قدرت‌های اجرایی یا قانونی و نیروهای سرکوبگر فیزیکی را برای حفظ سلطهٔ نخبگان حاکم به کار می‌گیرد، متفاوت است. از دیدگاه گرامشی، روشن‌فکران نظم حاکم را با تولید و اشاعهٔ جهان‌بینی‌ای حفظ می‌کنند که سرکوب‌شدگان را به پذیرش این امر متقاعد می‌سازد که انقیاد آنها مناسب، اجتناب‌ناپذیر و عادلانه است. در این حالت، توده‌ها این‌گونه جامعه‌پذیر می‌شوند و باور می‌کنند که وضعیت سیاسی آنها قابل تغییر نیست و نباید با آن مخالفت کرد (Boggs, 1984: 161). از این نظر، هژمونی صرفاً شامل متحد کردن گروه‌های گوناگون از طریق مفصل‌بندی نیست، بلکه ساخت رهبری سیاسی است که خودش را در ظاهر به عنوان یک فضای بی‌طرف برای ثبت خواسته‌های سیاسی مختلف نشان می‌دهد (Smith, 1998: 166).

در جامعه‌شناسی گرامشیستی، هر فردی اساساً تحت تأثیر ایده‌های مسلط حاکم است و این تأثیر غالباً به طور ناخودآگاه از طریق فرافکنی احساس مشترک از سوی هژمونی نمود پیدا می‌کند. بنابراین هژمونی از طریق اشاعهٔ درک احساس مشترک، توده‌ها را از شناخت آگاهی واقعی و منافع بنیادی‌شان باز می‌دارد. بدین جهت ایدهٔ احساس مشترک هژمونی - که جهت کسب رضایت توده‌ها نسبت به قدرت خود از آن بهره می‌جوید - چیزی نیست مگر منافع خودخواهانهٔ نخبگان که با منافع عمومی مردم تلفیق می‌شود (بوتکو، ۱۳۸۵: ۳۱).

مفهوم ضد هژمونی در نظریهٔ گرامشی

به ندرت اتفاق می‌افتد که گروه‌های زیر سلطه کلاً بدون قدرت باشند. چنین گروه‌هایی در وضعیت خاص سیاسی - اجتماعی ممکن است درگیر اشکال مختلفی از مقاومت شوند. بنابراین گفتمان می‌تواند مکانی هم برای قدرت و هم مقاومت باشد (Gaventa, 2003: 3). به عبارتی گفتمان‌ها فقط در انحصار قدرت‌های رسمی جامعه

نیستند. گروه‌های بی‌قدرت جامعه نیز در مواقع لزوم از این ابزار پر قدرت، برای نامشروع جلوه دادن قدرت نخبگان و قدرت‌های رسمی استفاده می‌کنند (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۶۷). بنابراین می‌توان گفت هژمونی و ضد هژمونی همواره در حال تنازع با یکدیگر هستند و یکدیگر را شکل می‌دهند (Gramsci, 1971: 328).

کنش‌های ضد هژمونیک به لحاظ ماهوی به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱- کنش‌هایی که ماهیت نظام هژمونیک را مورد تشکیک قرار می‌دهند و الگوی متفاوتی را مطرح می‌کنند. ۲- کنش‌هایی که با عناصری از نظام هژمونیک دچار مشکل هستند و الزاماً با کلیت نظام در تعارض نیستند (شوری، ۱۳۸۲: ۱۶۳).

گرامشی، مفهوم ضد هژمونی را به عنوان یک ایدئولوژی انقلابی و روانی - فرهنگی مطرح می‌سازد که روشن‌فکران طبقه تحت استثمار آن را برای سرنگونی نظم حاکم تولید می‌کنند. او استدلال می‌کند که این ایدئولوژی‌ها باید دیدگاهی ضد هژمونیک را در نهادهای ضد سلطه طبقه حاکم ایجاد نمایند و توده‌ها را در آغاز یک انقلاب از طریق سرنگونی فرهنگی بدون استفاده از خشونت رهبری کنند (Boggs, 1984: 164).

رابطه هژمونی و فرهنگ

در کنار توجه به ابعاد نظامی و اقتصادی قدرت و هژمونی، باید بُعد فرهنگی آن نیز مورد توجه قرار گیرد. از آنجا که هژمونی نه به مفهوم سلطه اجبار آمیز، بلکه نوعی اعمال سلطه آمیخته با رضایت و مبتنی بر توان راهبری فرهنگی جامعه است، میان دو مقوله «فرهنگ» و «هژمونی»، رابطه‌ای مستقیم وجود دارد، چنان‌که می‌توان گفت مؤلفه فرهنگ، واسطه تحقق هژمونی و شرط لازم آن است.

البته از میان تعاریف متفاوتی که از قدرت و هژمونی ارائه شده، تنها تعریف گرامشی نیست که قابلیت انطباق با بحث فرهنگ را دارد، بلکه آرای فوکو^۱ و برخی دیگر از نظریه‌پردازان گفتمان انتقادی هم می‌تواند با فرهنگ قابل انطباق باشد. به طور مثال در اندیشه فوکو، قدرت، مفهومی چنان فراگیر و گسترده فرض می‌شود که فرهنگ و به طور کلی علوم انسانی را در برمی‌گیرد. در واقع بر مبنای اندیشه او، فرهنگ در عین اینکه درون شبکه روابط قدرت شکل می‌گیرد، خود به پیشبرد اهداف قدرت نیز یاری

1. Michel Foucault

می‌رساند. در این میان، گرامشی فرهنگ را به عنوان ابزار طبقه حاکم برای حفظ هژمونی خود - یعنی قدرتی که مبتنی بر رضایت بوده و از زور، تنها در حاشیه استفاده می‌نماید - تعریف می‌کند (پوراحمدی و سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۴۸ و ۱۵۵). اگر هژمونی را به معنای راهبری فرهنگی و ایدئولوژیک جوامع بدانیم، آنگاه این فرض مطرح خواهد شد که مؤلفه «فرهنگ» برای بسط هژمونی یک فرد به منظور جلب رضایت سایر اعضای یک جامعه، منشأ اثر است (همان: ۱۴۸).

در تعریف گرامشی از هژمونی، تفسیری تازه از قدرت برحسب سلطه و استیلای فرهنگی داده شده است. هژمونی در این معنا، به اعمال غیر مستقیم قدرت از طریق نهادهای مدنی مانند مدارس، اتحادیه‌های تجاری، کلیساها و غیره اشاره دارد. «توده‌ها با بهره‌گیری از وسایل سلطه فکری به سازش کشانده می‌شوند و یا سرکوب می‌گردند. ایدئولوژی از طریق ابزاری چون اخلاق، زبان و جز آن درون ذهن توده‌ها رسوخ می‌کند و مآلاً موجب جلب رضایت آنها و مشروعیت دولت می‌گردد. بنابراین دولت صرفاً دستگاه سیاسی اعمال سلطه اجبارآمیز بر یک طبقه نیست، بلکه مجرای سلطه فکری است و واکنش مساعدی در بین توده‌ها ایجاد می‌کند» (وینسنت، ۱۳۸۳: ۲۴۶).

گرامشی معتقد است که فرهنگ عامه مجرای ایجاد اجماع میان گروه‌های مختلف اجتماعی تحت لوای طبقه حاکم است. از همین‌رو تمایل به خلق فرهنگ عامه، ویژگی مرام‌های سیاسی قرن بیستم به شمار می‌آید. وی در این باره به قدرت ادبیات در تولید اجماع و هژمونی اشاره دارد (Landy, 1986: 50-52). با این حساب گرامشی را باید اولین تئوریسین مارکسیست قلمداد کرد که نظریه سیاسی و فرهنگی را درهم آمیخته و با ایجاد پل ارتباطی میان آنها، پدیده روبنایی فرهنگ را در بازتولید روابط زیرینا و نیز در استمرار حاکمیت طبقه مسلط، منشأ اثر دانسته است (پوراحمدی و سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۵۶).

ابزار فرهنگی، هژمونی یک فرد سیطره‌جو را بسط داده، تفوق ایدئولوژیک او را به گونه‌ای نرم و غیر مستقیم به جامعه تحمیل می‌کند. این ابزار (از جمله شعر)، رادیو و تلویزیون، مطبوعات، سینما و دیگر رسانه‌های ارتباط جمعی که در حقیقت دلال معنا و واسطه انتقال فرهنگ و ایدئولوژی هستند، شاهراه‌های ارتباطی ایجاد می‌کنند که بسته‌های فرهنگی را در چارسوی جامعه می‌پراکنند.

بحث و بررسی

جمهوریت رضاخان به مثابه یک گفتمان

به گفته تئون ون دایک^۱، مفهوم گفتمان اساساً مبهم است و در گرایش‌های مختلف علوم انسانی، معانی گوناگونی از آن وجود دارد (ون دایک، ۱۳۸۲: ۱۵). لاکلائو^۲، «گفتمان» را مجموعه‌ای معنادار از نشانه‌های زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی تعریف می‌کند که صرفاً ترکیبی از گفتار و نوشتار نبوده، بلکه این دو خود اجزای درونی کلیت گفتمان فرض می‌شوند (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۱). فرکلاف^۳ نیز معتقد است که گفتمان فقط از طریق تحلیل ساختارهای یک متن قابل تحقیق نیست، بلکه در رابطه با شرایط اجتماعی و سیاسی قابل فهم و تحلیل است (همان: ۱۴).

در بررسی نویسندگان این جستار، مفهوم گفتمان ناظر به تعریف لاکلائو است و اگر با توجه به دیدگاه او، گفتمان را مجموعه‌ای از نشانه‌ها و منظومه‌ای از مفاهیم در نظر بگیریم که از یک انسجام درونی برخوردار باشد، در آن صورت، جمهوریت رضاخان را که حاوی دال‌هایی به هم مرتبط است، می‌توان یک «گفتمان» دانست که معنای خود را در تمایز با گفتمان‌های مخالف به دست می‌آورد. نوسازی سیاسی، برقراری تمرکز و ایجاد حاکمیتی مقتدر و مدرن، از مهم‌ترین دال‌های تشکیل‌دهنده این گفتمان هستند که به منظور چیره شدن می‌کوشد تا شکل‌های مسلط چنین معانی و دال‌هایی را تعیین کند. شاید بتوان گفت رویکرد فوکویی به گفتمان نیز در بررسی حاضر مورد توجه بوده است؛ چنان‌که وی معتقد است هر دوران، گفتمان خاص خود را دارد و هر حادثه‌ای درون گفتمان خودش قابل تحلیل است (بشیر، ۱۳۸۴: ۱۴). ناظر به رویکرد فوکو، درون گفتمان جمهوری رضاخان، پیکره‌های نظام‌مند عقاید و حوادث سیاسی - فرهنگی مربوط به آن دوران مورد تحلیل قرار گرفته است.

ابزار هژمونیک‌سازی گفتمان جمهوری

برای گره‌گشایی از گفتمان بهار درباره موضوع جمهوریت، ناچار از تحلیل اقداماتی هستیم که رضاخان برای مسلط کردن گفتمان خود در این باره انجام داد. او به خوبی

1. Teun A. van Dijk

2. Laclau

3. Fairclough

می‌دانست که با نفوذ جهان‌بینی و گفتمان‌ش در سرتاسر جامعه، هژمونی کسب می‌کند و این نفوذ جز با ابزار فکری، فرهنگی و ایدئولوژیک به دست نمی‌آمد. در تفکر گرامشی، هژمونی به دو بخش «سیاسی»^۱ و «مدنی»^۲ تقسیم می‌شود. وی از قوای مجریه، مقننه و قضاییه به عنوان «نهادهای هژمونی سیاسی» و از اتحادیه‌ها، احزاب، مدارس، رسانه‌ها، کلیساها و مطبوعات به عنوان «نهادهای هژمونی مدنی» یاد می‌کند (کرمانی و دلاوری، ۱۳۹۵: ۱۲۵). نهادهای مدنی یا همان «جامعه مدنی»^۳ در نزد گرامشی با «فرهنگ» مترادف است.

دولت رضاخان برای پیشبرد گفتمان جمهوریت، فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی خاصی را برای اعمال سلطه خود تدارک دید که آنها را با توجه به نظریه گرامشی می‌توان در دو گروه «اقدامات سیاسی» و «اقدامات مدنی» دسته‌بندی کرد. اقدامات سیاسی در بردارنده پروژه‌هایی است که از درون مجلس و دولت در حال پیگیری بود و اقدامات مدنی شامل برنامه‌هایی می‌شد که روشن‌فکران و نخبگان سیاسی، روزنامه‌نگاران و اهالی مطبوعات و همچنین شعرا و نویسندگان حامی دولت برای فراهم کردن زمینه‌های اجتماعی طرح به پیش می‌بردند. مجموعه این کنشگران را با توجه به آرای گرامشی، می‌توان به دو دسته «کنشگران سیاسی» و «کنشگران مدنی» تقسیم کرد که در مسلط کردن گفتمان جمهوریت، نقش مهمی ایفا نمودند.

اقدامات هژمونیک سیاسی

ارائه طرح سه‌ماده‌ای «تغییر سلطنت» توسط حزب تجدد

الغای سلطنت قاجار و استقرار رژیم جمهوری فقط از طریق قانون و با تصویب نمایندگان مجلس امکان‌پذیر بود. از این‌رو رضاخان نمی‌توانست تنها با استفاده از اهرم‌های سخت قدرت، به این هدف دست یابد. او بعد از انتصاب به مقام نخست‌وزیری، با کمک نظامیان تحت امر خود، زمینه‌های راهیابی طرفدارانش به مجلس پنجم را فراهم کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۶۴). بدین ترتیب در انتخابات این دوره، نمایندگان حزب تجدد که حامی سیاست‌های رضاخان بودند، همراه با سوسیالیست‌ها فراکسیون، اکثریت

1. Political hegemony
2. Civil hegemony
3. Civil Society

پارلمان را تشکیل دادند. در اوایل گشایش مجلس، پس از وصول تلگراف‌های بسیاری از سراسر مملکت در حمایت از استقرار جمهوری، حزب تجدد به شدت بر تغییر رژیم پافشاری کرد و در راستای چنین سیاستی، طرحی سه‌ماده‌ای برای تغییر نظام سلطنتی و تبدیل آن به جمهوری به مجلس ارائه داد.

اقدامات هژمونیک مدنی

توجه به شرایط خاص دوره پس از مشروطه که افزایش آگاهی‌های عمومی را به دنبال داشت، اهمیت رابطه «فرهنگ و قدرت» به طور عام و «فرهنگ و هژمونی» به طور خاص را بیشتر آشکار خواهد کرد. بی‌تردید سرکردگی در این محیط دگرگون‌شده، اختلافات ذاتی فراوانی با گذشته داشت. دیگر حکومت به شیوه دهه‌های قبل امکان‌پذیر نبود و از این‌رو اگر کسی سودای قدرت‌طلبی در سر می‌داشت، باید می‌دانست که نمی‌تواند این هدف را فقط به زور اسلحه محقق سازد؛ زیرا عصر سیادت با قهر و غلبه مطلق پایان یافته بود و مدعیان جدید قدرت ناگزیر بودند خود را با اقتضائات جدید جامعه سازگار کنند. با توجه به این شرایط، رضاخان هرچند سرچشمه قدرتش اساساً ارتش بود، بدون پشتیبانی چشمگیر مردمی نمی‌توانست به صورت صلح‌آمیز و قانونی بر تخت سلطنت بنشیند. او بدون حمایت مردم، شاید می‌توانست کودتای نظامی دیگری انجام دهد، ولی نمی‌توانست سلطنت را از طریق قانونی تغییر دهد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۱۵۰). در این میان، روزنامه‌نگاران، روشن‌فکران، نویسندگان و به طور کلی «ملیون خوش‌نام»، کنشگرانی بودند که رضاخان ایشان را واداشت تا «با قلم و زبان به تشویق خلق برای قبول جمهوریت بپردازند» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۴۶). بدیهی است که رضاخان با این اقدام، نه با زور و اجبار، بلکه به تعبیر گرامشی با «اقدامات مدنی» در پی دستیابی به قدرت بود.

کنشگران اقدامات هژمونیک مدنی

۱- روزنامه‌نگاران و اهالی مطبوعات

شکل‌گیری نظام جمهوری به عنوان یک پروژه گفتمانی به اشکال مختلف در مطبوعات دوره نخست‌وزیری رضاخان جلوه‌گر بود. روزنامه‌های ایران، ستاره ایران، شفق سرخ، کوشش، میهن، حبل‌المتین، ایران‌شهر (در برلین) و سایر نشریه‌های فارسی‌زبان

داخل و خارج از کشور تقریباً همزمان و به طور هماهنگ از جمهوری خواهی که رضاخان مظهر آن بود، حمایت می کردند. در این میان، روزنامه شفق سرخ به مدیریت علی دشتی، ارگان رسمی جنبش جمهوری خواهی محسوب می شد. بهار که خود یکی از روزنامه نگاران آن عصر بود، درباره حال و هوای مطبوعات ایران در بحبوحه جمهوری خواهی چنین می نویسد: «جراید بر ضد شاه مشروطه مقالات می نوشتند و از حکومت انتخابی تعریف می کردند. البته اسمی از نامزد حکومت انتخابی، یعنی رئیس جمهوری آینده برده نمی شد، اما از سردار سپه در همان جراید تمجید می شد» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۲: ۲۸).

بدون شک سردبیران و مدیران مسئول این روزنامه ها از طرف دولت رضاخان پشتیبانی می شدند، و گرنه امکان فعالیت در چنین سطح گسترده ای را نداشتند. این رسانه ها در شکل دهی افکار عمومی جامعه برای مسلط کردن گفتمان جمهورییت، نقش مهمی داشتند. برای نمونه به نقل مطلبی از ایران شهر بسنده می کنیم: «تردیدی نیست که در این دوران جدید، شکل جمهوری حکومت، بهترین نظام حکومتی می باشد» (ایران شهر، ۱۳۰۲: ۲۵۸).

۲- روشن فکران و نخبگان سیاسی

با توجه به اینکه هژمونی، «رضایت ساختگی» است (Hunt, 2002: 460)، گرامشی آن را نتیجه تفکرات نخبگان در عرصه های عمومی می داند و از این نظر، برای روشن فکران به عنوان عوامل تغییر اجتماعی، اهمیت بسیار قائل است. وی روشن فکران را کسانی معرفی می کند که نقش راهنما و سازمان دهنده دارند (مکاریک، ۱۳۹۴: ۴۶۷). از دیدگاه این متفکر، روشن فکرها نظم حاکم را با تولید و اشاعه جهان بینی ای حفظ می کنند که سرکوب شدگان را به پذیرش این امر متقاعد می سازد که انقیاد آنها مناسب، اجتنابناپذیر و عادلانه است (Boggs, 1984: 161).

گرامشی، روشن فکران طبقه حاکم را به دو گروه «سنتی»^۱ و «رسمی»^۲ تقسیم بندی می کند. روشن فکران رسمی، برخلاف روشن فکران سنتی، دانش آموخته بورژوا^۳ هستند

-
1. Traditional intellectuals
 2. Organic intellectuals
 3. Bourgeoisie

که ریشه‌های عمیقی در اجتماع خود دارند. این نوع روشن‌فکران عمیقاً با ایدئولوژی طبقه حاکم در ائتلافند؛ در حالی که روشن‌فکران سنتی، خود را تافته‌ای جداافتاده و مستقل از جامعه می‌دانند و ادعا می‌کنند که از گروهی مستقل با حضور تاریخی مافوق و جدا از مبارزه سیاسی طبقاتی هستند (Simon, 2005: 103).

از نظر گرامشی، روشن‌فکران از طریق نفوذ خود در نهادهای مدنی، هژمونی را تولید می‌کنند و اشاعه می‌دهند. آنها فرهنگ عامیانه را شکل می‌دهند که نظم سیاسی حاکم را اعتبار می‌بخشد. به این ترتیب روشن‌فکران طبقه حاکم، ایده‌هایی هژمونیک تولید می‌کنند که توده‌ها را وادار می‌سازد به نظم سیاسی موجود و در نتیجه به سرکوب خود رضایت دهند (کریمی، ۱۳۹۱: ۱۸۰). از این جنس روشن‌فکران که در اصطلاح گرامشی، «روشن‌فکران رسمی» هستند، می‌توان به کسانی چون عبدالحسین تیمورتاش و علی‌اکبرخان داور اشاره کرد. به گفته بهار در واقع فکر جمهوریت از سوی این روشن‌فکران بروز کرد و در جراید انتشار یافت (بهار، ۱۳۵۷، ج ۲: ۳۰). به زعم این اشخاص، نظام جمهوری، منابع قدرت را در شخص رئیس‌جمهور متمرکز می‌کرد و مانع از تشتت بیش از حد آن می‌شد. اینگونه بود که به دنبال آن، بسترهای اجتماعی - اقتصادی متناسب شکل می‌گرفت و نهادهای مردم‌سالار بر بنیانی استوار بنا می‌شد.

۳- شعرا و نویسندگان

شبكة اجتماعی قدرت، نتیجه منازعه میان نخبگان حاکم و گروه‌های تابع است (Gramsci, 1996: 21). این منازعه در دوره نخست‌وزیری رضاخان، هنگام طرح موضوع جمهوری، بین او و گروه‌های مخالف سیاسی‌اش در گرفت و پایش به ادبیات نیز کشیده شد، چنان‌که صف‌بندی‌هایی را هم در این زمینه ایجاد کرد. از یک طرف، عارف قزوینی به حمایت از جمهوری، نمایش‌های مهمی در محل گراند هتل و غیره ترتیب می‌داد که جمعیت زیادی در آن شرکت می‌کردند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۵۱)؛ از سوی دیگر میرزاده عشقی بر این عقیده بود که بسیاری از جمهوری خواهان با فریب و تحریک سردار سپه به خیابان‌ها آمده‌اند، در حالی که اصلاً نمی‌دانند که جمهوری چیست! (عشقی، ۱۳۴۴: ۱۴۱). در میانه این دو طیف، کسانی چون ملک‌الشعرا بهار بودند که هرچند اساساً جزء مخالفان به حساب می‌آمدند، موضع دوگانه خود را نسبت به قدرت حفظ می‌کردند! (دست‌کم بهار در شعر جمهوری این موضع را به وضوح نشان می‌دهد).

چنان که گفته شد، با بهره‌گیری از تعریف گرامشی از مفهوم هژمونی می‌توان گفت که این مفهوم «در سطوح فرهنگی و ایدئولوژیک برقرار می‌شود» (مکاریک، ۱۳۹۴: ۴۶۷). سلطه هژمونیک که در آرای این متفکر بر آن تأکید شده است، تقریباً چیزی بود که رضاخان با استفاده از پشتیبانی برخی شعرای حامی جمهوریت، سعی در به دست آوردن آن داشت (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۴۶). اساساً اعمال قدرت هژمونیک رضاخان در عرصه فرهنگی جامعه جز با کمک شاعران و نویسندگان طرفدار او حاصل نمی‌گردید. این کنشگران به عنوان کارگزاران فرهنگی، در چارچوب اقدامات مدنی برای پیشبرد گفتمان جمهوریت، نقش مهمی ایفا کردند؛ چنان که بهار، طرح نقشه جمهوری در قصر سردار سپه را نتیجه رفت-وآمد نویسندگان و سیاسیون در آنجا می‌دانست (بهار، ۱۳۵۷، ج ۲: ۳۰).

۴- عموم مردم جامعه

هدف اصلی از انجام اقدامات هژمونیک مدنی، این بود که موج جمهوری‌خواهی، فضای کشور را در برگیرد و زمزمه آن در سطوح مختلف جامعه نفوذ کند. به همین منظور، تبلیغات دولتی و غیر دولتی یا به تعبیر گرامشی، «اقدامات هژمونیک سیاسی و مدنی» به سود جمهوریت در جریان بود؛ چنان که در اماکن عمومی، گردهمایی‌هایی تشکیل می‌شد و کنسرت‌ها و نمایشنامه‌هایی در ستایش جمهوریت همه‌روزه در مکان‌های ویژه به اجرا درمی‌آمد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۴۸). در پی این اقدامات، به گفته بهار، «تظاهرات جمهوری‌طلبی قوت گرفت و مردم، جمهوری می‌خواستند. از ایالات و ولایات، تلگراف‌هایی می‌رسید و همه خلق، عاشق بی‌قرار جمهوری بودند» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۲: ۲۸، ۳۰ و ۳۹). بدین ترتیب اقدامات رضاخان، موج گسترده لازم را برای تهییج افکار عمومی فراهم کرد و در نتیجه بدون استفاده از ابزار زور و اجبار، «جمهوری‌خواهی» تبدیل به یک مطالبه عمومی شد.

تحلیل گفتمان شعر جمهوری

تبیین ساختار چندمعنایی شعر جمهوری

فرکلاف، گفتمان را مجموعه‌ای به هم تافته از سه عنصر «عمل اجتماعی»، «عمل گفتمانی» و «متن» می‌داند و معتقد است که تحلیل یک گفتمان خاص، تحلیل هر یک

از این سه بعد و روابط میان آنها را طلب می‌کند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۷). تحلیل گفتمان انتقادی بر این امر تأکید دارد که گفتمان، ابزاری در خدمت قدرت است که معمولاً درک نحوه کارکرد آن دشوار است. آشکار ساختن و برملا کردن این نحوه کارکرد، هدف تحلیل گفتمان انتقادی است (Blommaert, 2005: 24-25). در حقیقت تحلیل گفتمان انتقادی درصدد کشف این موضوع است که زبان چگونه برای ایجاد و حفظ روابط قدرت و ایدئولوژی‌ها به کار گرفته می‌شود و چگونه آنان را به چالش می‌کشد (Baker & Ellece, 2011: 167).

در گرماگرم غوغای جمهوری خواهی در ایران، در روزنامه «ناهید»، شعری از ملک الشعرای بهار در ستایش جمهوری سردار سپه منتشر شد. هرچند ظاهر شعر در دفاع از طرح جمهوریت بود و در روزنامه ناهید - ارگان طرفدار دولت رضاخان - به چاپ رسید، اگر کلمات آغازین مصراع‌های این شعر را جداگانه مورد توجه قرار دهیم، از درون آن، غزلی با مطلع ذیل در نکوهش جمهوری پدید خواهد آمد:

جمهوری ایران چو بود عزت احرار سردار سپه مایه حیثیت احرار
 ننگ است که ننگین شود این نیت احرار این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است

(بهار، ۱۳۸۰: ۳۷۴)

همان طور که می‌بینیم، ساختار چندخوانشی شعر مشتمل بر دو معنای کاملاً متضاد است. از یکسو در راستای برنامه‌های تبلیغاتی رضاخان به منظور مسلط کردن گفتمان جمهوریت او قرار دارد و از سوی دیگر، خود گفتمانی جدید در ضدیت با آن است. این گفتمان آبرونیک یعنی بازنمایی هژمونی و ضد هژمونی را به طور همزمان در ساختار شعر بهار، بدین گونه می‌توان نشان داد:

جدول ۱- بازنمایی گفتمان جمهوری و ضد جمهوری

شماره بیت	بازنمایی هژمونی (گفتمان جمهوری)	بازنمایی ضد هژمونی (گفتمان ضد جمهوری)
۱ و ۲	جمهوری سردار سپه، موجب عزت و حیثیت احرار است.	جمهوری سردار سپه مایه ننگ است و نه تنها موجب اصلاح کشور نیست، بلکه اعلام جنگ علیه آن است.

از اقدامات قشون رضاخان، کشور ایران گلستان شده است. (فرماندهان قشون رضاخان، عوامل اجرایی او در کشور برای پیشبرد پروژه جمهوری بودند).	۳ و ۴	قشون رضاخان که منادی جمهوریت است، پلنگ درنده در پوستین شبان است.
نه تنها دین و جمهوریت، منافاتی با هم ندارند، بلکه جمهوری خواهی موافق اصول شریعت است.	۵ و ۶	طرح مقوله جمهوریت در جامعه فقیر و کم‌سواد ایران، حرفی پوچ و بی‌معناست.
درباریان قاجار، بیت‌المال را به یغما برده‌اند، اما رضاخان اکنون با قدرت از سرمایه‌های ملی ایران دفاع می‌کند.	۷ و ۸	کسی که برای حفاظت از سرمایه‌های ملت، تفنگ به دست گرفته، امروز به بهانه جمهوریت، خواهان سلطنت است.
مشروطیت قادر به دفع عیب از ما نیست و جای خود را باید به یک نظام جمهوری بدهد.	۹ و ۱۰	رضاخان با طرح جمهوریت، اصول مشروطیت را به خطر انداخته است.
نظام جمهوری، کشور را از رخوت و رکود دور می‌کند و موجب پیشرفت و نشاط ملی می‌شود.	۱۱ و ۱۲	رضاخان زیر لوای جمهوری خواهی به دنبال کنار گذاشتن رژیم قاجار و برپایی سلطنت خویش است.
تا وقتی نظام قاجار بر کشور حاکم باشد، همیشه بین نوخواهی و واپس‌گرایی در نوسان خواهیم بود.	۱۳ و ۱۴	تا وقتی رضاخان فریب‌کار و خدانشناس، تعزیه‌گردان جمهوری خواهی باشد، کشور پیشرفت نخواهد کرد.
استقرار جمهوری در ایران با بازی‌های بچه‌گانه برخی از رجال سیاسی به تأخیر افتاده است.	۱۵ و ۱۶	در گوش ملت ایران، «افسانه جمهوری» می‌خوانند، در حالی که حقیقتاً چیزی جز سرگرمی کودکانه «شهر فرنگ» نیست!

چنان‌که از محتوای جدول بالا برمی‌آید، شعر بهار در مرکز تقابل ایدئولوژیک گفتمان‌های جمهوریت و ضد جمهوریت قرار دارد. در واقع زبان ایدئولوژیک بهار در پس ساختار بیرونی شعرش پنهان است؛ چنان‌که فرکلاف در این باره می‌گوید که ایدئولوژی، زبان را به شیوه‌های مختلف و در سطوحی متفاوت، پنهان می‌سازد (Fairclough, 2010:)

57). او در اینجا متأثر از لوئی آلتوسر^۱ و تعریفی است که وی از ایدئولوژی ارائه می‌دهد: «در ایدئولوژی، رابطه واقعی به گونه‌ای گریزناپذیر در رابطه خیالی پنهان گشته است؛ رابطه‌ای که بیانگر یک میل، آرزو یا نوستالژی است، تا اینکه توصیف‌کننده یک واقعیت باشد» (Althusser, 1969: 234).

بهار، شعر را مطابق عقاید خود با همین گفتمان دوگانه و ساختار معنایی متضاد به پیش می‌برد و در اصطلاح عامه، «یکی به نعل می‌زند، یکی به میخ». وی بدون آنکه موضع و خطمشی روشن و شفافی داشته باشد، در ابیات ذیل، با لحنی جانبدارانه از جمهوریت، آن را کارگشا و دافع توسعه‌نیافتگی ایران می‌داند:

در پرده شور است سرود جلی ما جمهوری ما دفع کند تنبلی ما
کوبد در شاهی قجر از مهملی ما ما بی‌خبر و دشمن طماع و زرنگ است
(بهار، ۱۳۸۰: ۳۷۴)

اما اگر همین ابیات را به گونه‌ای دیگر بخوانیم، یعنی کلمات اول سه مصراع اول را با مصراع چهارم کنار هم قرار دهیم، این بیت به دست می‌آید:

در پرده جمهوری، کوبد در شاهی ما بی‌خبر و دشمن، طماع زرنگ است
(همان)

چنان‌که پیداست، بهار در بیت یادشده با قرائن درون‌متنی، موضع ضد جمهوری خویش را نشان می‌دهد و طرح شعار جمهوری را بهانه رضاخان برای کنار گذاشتن نظام قاجار و روی کار آوردن سلطنت خود می‌داند.

اگر این دیدگاه گرامشی را که می‌گوید روشن‌فکران هم هژمونی و هم ضد هژمونی را تولید می‌کنند (Simon, 2005: 103) بپذیریم، باید گفت که بهار به عنوان یک روشن‌فکر سنتی - رسمی به خوبی توانسته است تا همزمان به بازنمایی هژمونی و ضد هژمونی بپردازد. او قادر شد که به عنوان یک روشن‌فکر سنتی، در قالب گفتمان حاکم، شعر موافق جمهوری بگوید و تصاویر رومانسیک و قهرمان‌پرورانه از رضاخان ارائه دهد. همچنین توانست به عنوان یک روشن‌فکر رسمی، در تقابل با گفتمان مسلط دوره خود، چالشی برای ساختار حاکم به وجود آورد و تصاویر واقع‌گرایانه از جمهوری مدنظر

1. Louis Althusser

رضاخان را در لایه‌ای دیگر از شعر خود مطرح سازد. بنابراین تولید ادبی بهار را که به جمهوری‌نامه معروف است، می‌توان هم در جهت سلطه نظام حاکم قلمداد نمود و هم آن را یک تولید ضد سلطه خواند.

این شعر که در بحبوحه تحولات سیاسی ایران در پایان دوره قاجار سروده شد، اوج موضع‌گیری متناقض ملک‌الشعرا نسبت به طرح جمهوری را باز می‌نماید. آیرونیک بودن زبان و ساختار معنا در این شعر، مخاطب سردرگم را در برابر چند پرسش مهم قرار می‌دهد:

۱. بالاخره موضع بهار در این شعر، جمهوری خواهانه است یا ضد جمهوری خواهانه؟
۲. آیا لحن دوگانه شعر بیانگر بی‌ثباتی بهار در رویکرد سیاسی‌اش نسبت به طرح جمهوری است؟

۳. آیا بهار زیرکانه هم در حال مدارا با گفتمان حاکم و هم در حال صورت‌بندی یک گفتمان جدید است؟

۴. آیا وجود تضاد معنایی در شعر، ناشی از ناچاری و حفظ و صیانت ذات شاعر در برابر تهدیدات رضاخان است؟

در یک نمای کلی‌تر، اصولاً بررسی رابطه بهار و رضاخان و تأثیر این رابطه بر ذهن و زبان شاعر، از بخش‌های مهم زندگی اوست. جست‌وجو در انگیزه‌ها و چگونگی شکل‌گیری «مهر و کین»، «ستیزه و سازش» و «نکوهش و ستایش» میان این دو چهره، خود جستاری جداگانه را می‌طلبد که از موضوع تحقیق ما خارج است.

محمدعلی سپانلو معتقد است که در اشعار دوپهلوی بهار (همچون شعر مورد بررسی ما)، روحیه واقعی شاعر یعنی شیوه زندگانی او کشف می‌شود:

«شیوه‌ای که می‌توان گفت نوعی شگرد زیستن به سبک شرقی است که ریشه در فرهنگ حاکم و محکوم و یادها و آموزه‌های تاریخی مردم ایران دارد. بین صراحت لهجه، یعنی زبان سرخی که سر سبز به باد می‌داد و چاپلوسی و مزاج‌گویی که آیین و وجدان را سیاه می‌کرد، راه سومی بوده است که برخی از بزرگ‌ترین ادبا و هنرمندان ایران بر آن گام زده‌اند. نوسان بین بیم و امید، بین جبن و شجاعت، بین خودداری و مهار نشدن. در این گروه، آثار بهار شگفت‌انگیز و شایان تأمل است. اینها

پرتوهای واقعی روح مردی فرهیخته، با فرهنگ و صاحب نظر است که هر چند می‌هراسد و هر چند برای زنده ماندن تملق می‌گوید، ولی چون بسیاری از اسلاف خود نمی‌تواند در لحظه تعیین کننده، مهار زبانش را داشته باشد» (سپانلو، ۱۳۸۲: ۷۸).

متغیر «قدرت» در شعر جمهوری

اگر در بررسی خود، توجه را به متغیر «قدرت» در شعر بهار معطوف کنیم، نفوذ قدرت در سخن او، در تنوع گفتمانی موضوعات کلامش مشهود است. فوکو درباره این موضوع که دانش و ارکان گوناگون جامعه تا چه اندازه تحت نفوذ و سیطره قدرت قرار دارد و بر اساس گفتمان حاکم، موجودیت کسب می‌کند، برای نمونه می‌گوید که «در دهه ۱۸۶۰، برای نظریه‌های ژنتیکی مندل، گوش شنوایی وجود نداشت. این نظریه‌ها در خلأ اعلام می‌شد و برای آنکه پذیرفته شود، به ناگزیر تا قرن بیستم در انتظار ماند» (سلدن، ۱۳۷۲: ۱۹۳). بهار نیز در دوران چندین ساله شاعری خود، با توجه به گفتمان‌های حاکم به میزان متفاوتی تحت نفوذ قدرت، شعر گفته است. به طور مثال همین شعر مورد بحث، نفوذ و تسلط قدرت را به روشنی بازنمایی می‌کند. با این همه، شمار سروده‌های معطوف به قدرت، بسامد چندان بالایی در دیوان او ندارد.

بهار برخلاف سید حسن مدرس که هیچ‌گاه مخالفتش را با طرح جمهوری در مجلس پنجم تخفیف نداد، درباره این طرح و ضروری یا غیر ضروری بودن استقرار جمهوری در کشور، مواضع و رویکردهای متناقض داشت که در شعر جمهوری نیز نمود یافته است. بنا به روایت دولت‌آبادی، در همان روزهای نخست طرح جمهوریت، بهار جزء امضاکنندگان نامه‌ای بود که طی آن از وی تقاضا کردند تا در «ترویج فکر جمهوریت» برای مردم در مدرسه ناصری سخنرانی کند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۴۸). هدایت نیز وقتی از «وجوه و کلا»ی مجلس پنجم که مخالف طرح جمهوری بودند نام می‌برد، از بهار ذکری به میان نمی‌آورد، در حالی که اشخاصی چون مدرس، دولت‌آبادی، مصدق، مشیرالدوله، مستوفی، مؤتمن‌الملک، حائری‌زاده، کازرونی، زعییم و علایی در فهرست او دیده می‌شود (هدایت، ۱۳۷۵: ۳۶۶).

از گفته‌های یحیی دولت‌آبادی و مخبرالسلطنه هدایت می‌توان فهمید که در این ایام، بهار توأمان هم در مقام سخنگوی اصلی اقلیت مجلس پنجم وارد گود می‌شود و هم تلاش می‌کند که روابط دوستانه با قدرت، یعنی رضاخان را همچنان حفظ نماید. فوکو بنا بر بُعد تاریخی و نقش گفتمان قدرت در تغییر سخن، به این نکته اشاره می‌کند: «آنچه امکان گفتنش باشد، از عصری به عصر دیگر فرق خواهد کرد» (سلدن، ۱۳۷۲: ۱۹۳).

تحلیل گرامشیستی شعر جمهوری

به طور کلی بهار با اصل جمهوری موافق بود و حتی سابقه جمهوری خواهی در تفکر او به چند سال پیش از طرح این موضوع در مجلس پنجم بازمی‌گشت؛ چنان‌که در اسفند ۱۲۹۹ و در ایام حبس در زندان رژیم کودتا، در قصیده «هیجان روح» که خطاب به احمدشاه سرود، نظام «پادشاهی» را افسانه دانست و ضرورت برپایی حکومت «جمهوری» را به او یادآور شد:

ای شاه دگر فسانه شد شاهی	خاصه چو تو شاه شوم بداختر
خاصه تو که تخم فتنه را در ملک	آوردی و کاشتی به هر معبر
برکن ز بن این گیاه فاسد را	وین تخم پلید را برون آور
تا تخم بزرگوار جمهوری	زین خاک بروید و بر آرد بر

(بهار، ۱۳۸۰: ۳۴۵-۳۴۸)

در قضیه جمهوری خواهی رضاخان نیز بهار به اعتراف خودش «در بادی امر چون دیگران مفتون جمال جمهوری شد»، اما چون «سر و کله دیکتاتوری عظیمی را از پشت پرده دید»، صف خود را از جمهوری خواهان جدا کرد و به جرگه مخالفان آن پیوست (بهار، ۱۳۵۷، ج ۱: ی). به عبارت دیگر بهار، سیستم جمهوری را به عنوان یک تفکر مدرن سیاسی می‌پذیرد، اما با جمهوری‌یتی که رضاخان در رأس آن قرار داشته باشد، مخالف است:

«طبیعی است هر وطن خواهی از چنین رئیس جمهوری می‌ترسد. او می‌خواست رئیس جمهور بشود برای اینکه جمعی را بکشد؛ ایران را از متفکران و مردم شجاع و رشید خالی نماید و هرچه ثروت هست، به جیب

خود بریزد. چه کسی با این اعمال موافق است؟ پس خلاف جمهوری،
خلاف سردار سپه بود، نه خلاف یک فکر اجتماعی» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۲: ۷۰).

این دیدگاه اصلاح طلبانه بهار، او را همسو با نظرهای گرامشی نشان می‌دهد که صریحاً اعلام می‌کند اصلاح فکری، منوط به زدودن کامل جهان بینی موجود و جایگزینی آن با جهان بینی‌ای کاملاً جدید نیست، بلکه منوط به فرایند دگردیسی عناصر ایدئولوژیک موجود است. طبق دیدگاه گرامشی، آنچه این کشاکش ایدئولوژیکی دنبال می‌کند، نه نفی نظام و تمام عناصر آن، بلکه بازمفصل بندی آن و گزینش از میان مفاهیم پیشین برای ادراک این امر است که کدامین آنان را با اعمال تغییراتی در فحوایشان، می‌توان برای مشخص ساختن شرایط جدید به خدمت گرفت (Mouffe, 1979: 191-192).

بهار در شعر جمهوری، از یکسو با حمایت از ایده جمهوری تلاش می‌کند تا ارتباط خود را با مرکز قدرت به نحوی حفظ نماید (بازنمایی هژمونی) و از سوی دیگر به صورت بندی گفتمانی جدید علیه جمهوری رضاخان را ستایش کند، از چنین عباراتی استفاده می‌کند:

۱. جمهوری به احرار ایران عزت می‌بخشد و با مبانی اسلام مخالفت ندارد (سر دین را نتراشد).

۲. نظام مشروطه که «معایب» را از ما دفع نمی‌کند، باید جای خود را به جمهوری بدهد.

۳. فقط جمهوری خواهد توانست کشور را از توسعه نیافتگی و «تنبلی» نجات دهد.

۴. جمهوری ایران با بچه بازی‌های سیاسی، «عقب افتاده است» و باید زمان از دست رفته را به سرعت جبران کرد!

بدیهی است که بهار در اینجا، تلاش‌های مدرس و اقلیت مجلس پنجم برای به تأخیر انداختن تصویب طرح جمهوری را «بچه بازی» قلمداد می‌کند! کاملاً پیداست که لحن شاعر در سطور یادشده، بیانگر همراهی او با گفتمان جمهوری رضاخان و تلاش وی برای مسلط کردن آن است. اما ببینیم در موضع ضد سلطه خود، در لایه پنهان شعر جمهوری، درباره این حرکت سیاسی چه سخنان متضادی گفته است:

جمهوری سردار سپه مایه ننگ است این صحبت اصلاح وطن نیست که جنگ است
بی علمی و آوازه جمهوری ایران این حرف در این مملکت امروز جفنگ است

افسانه جمهوری ما ملت کودک عیناً مثل ملعبه شهر فرنگ است
(بهار، ۱۳۸۰: ۳۷۴)

بدیهی است که واژگان دارای بار ارزشی منفی یا مثبت هستند. در تحلیل گفتمان می‌توان معانی مشابه را با توجه به نقش، اهداف و دیدگاه گویندگان و یا نویسندگان، به شیوه‌ای متفاوت بیان کرد (Van Dijk, 2003: 77). به عبارت دیگر، نوع ایدئولوژی گوینده باعث می‌شود که معانی مشابه با واژگان متفاوت بیان شود (Van Dijk, 2000: 61)؛ چنان‌که در گفتمان بهار در رابطه با جمهوری رضاخان اتفاق افتاده است.

واکاوی چگونگی انتخاب هر واژه در مقابل واژگان فرضی که می‌تواند همان معنا را برساند، محقق را به ارزش‌ها و باورهای شاعر رهنمون می‌کند. بهار در شعر خود با استفاده از واژگان و الگوهای منظم کلامی، به بیان ایده‌سوگیرانه خود به سود و به زیان جمهوریت پرداخته است. او با استفاده از کلماتی نظیر «مایه ننگ»، «افسانه» و «حرف جفنگ»، تصویری منفی از جمهوری ارائه داده و این اندیشه را به مخاطب القا کرده است که رضاخان «در پرده جمهوری» بر «در شاهی» می‌کوبد، در حالی که ملت ایران از آن بی‌اطلاع‌اند! بهار در عین حال با رویکرد و زبانی متفاوت، سردار سپه را مایه آبروی «احرار» ایران می‌داند که می‌خواهد جمهوریت را نه برای کسب قدرت، بلکه برای «اصلاح وطن» در ایران مستقر نماید!

هرچند گفتمان بهار در لایه دوم شعر، به عنوان یک گفتمان آلترناتیو و ضد هژمونیک مطرح است، آیا گروه‌های ضد سلطه می‌توانستند گفتمان خود را از حاشیه به متن منتقل کنند و سوژه‌های مورد نظر خود را بسازند؟ آیا این امکان وجود داشت که گروه‌های حاشیه‌ای با سلطه طبقه حاکم مقابله کنند؟ پاسخگویی به این پرسش‌ها مستلزم روشن شدن رابطه ضد هژمونی و استراتژی است. پیشبرد هر نوع استراتژی‌ای نیاز مبرمی به رسانه دارد. آیا گروه‌های حاشیه‌ای می‌توانستند در دوره‌ای که توسط رسانه‌های جریان اصلی (گفتمان رضاخان) قبضه شده بودند، به مطرح شدن گفتمان ضد سلطه خود امیدوار باشند؟ مسلماً راهبردهای کلاسیک که مبتنی بر تبلیغات سیاسی بود، نمی‌توانست در آن محیط به سرانجام برسد. بنابراین باید گروه‌های

حاشیه‌ای به استراتژی‌های جدید می‌اندیشیدند. یکی از این استراتژی‌ها، ارائهٔ گفتمان ضد هژمونیک در فرم پذیرفته‌شدهٔ شعر بود.

بهار از ظرفیت بسیار شعر به عنوان یکی از منابع مولد قدرت نرم و ابزاری برای اعمال نفوذ و تحمیل ارادهٔ خود غافل نبود و می‌کوشید از این طریق، مشروعیت هژمونی رضاخان را حتی‌الامکان کمرنگ نماید. در واقع بهار به یمن برخورداری از ایدئولوژی مستقل و گفتمان منحصربه‌فرد، در شعر خود یک بلوک ضد هژمون ایجاد کرد و به جای مواجههٔ نظامی یا اقتصادی، به رویارویی فرهنگی و گفتمانی با نظام مطلوب رضاخان پرداخت.

بازنمایی آثار بیرونی و اجتماعی شعر جمهوری

در ارتباط با شعر جمهوری، چگونگی نقش‌آفرینی بهار در جهت‌دهی به افکار جامعه به منظور مخالفت با طرح جمهوریت رضاخان را نمی‌توان نادیده گرفت. از نظر گرامشی، نخبگان در تولید و بازتولید آنچه او «ائتلاف تاریخی»^۱ می‌نامد، نقش اساسی دارند. بدین وسیله گرامشی اعلام می‌دارد که گروه‌های اجتماعی در برهه‌های تاریخی خاص یا اصطلاحاً «تقاطع تاریخی» به وجود می‌آیند و توانمندی هر یک از ائتلاف‌ها در مداخلهٔ مؤثر در سازوکارهای اجتماعی، بستگی به قدرت نسبی دیگر ائتلاف‌ها در عرصه‌های اجتماعی دارد (جاویدشاد و نعمتی زیارتی، ۱۳۹۸: ۲۷۸). با توجه به اینکه مناقشه و رقابت، بخش‌های جدایی‌ناپذیر این عرصه‌ها هستند، «ائتلاف تاریخی» ممکن است به دو شکل محافظه‌کار و انقلابی پدیدار شود (Rupert, 1993: 81).

با توجه به آنچه گفته شد، ائتلافی که در جریان اعلام جمهوری رضاخان بر ضد آن پدید آمد، یک ائتلاف تاریخی بود که بهار به شکل محافظه‌کارانه و نه انقلابی، به آن پیوست تا از درون گفتمان ضد جمهوری به سازمان‌دهی نیروهای اجتماعی علیه جمهوریت بپردازد. بدیهی است که مخالفت بهار با این گفتمان، چنان‌که خود صراحتاً در نوشته‌هایش بدان اشاره کرده است، «ضدیت با سردار سپه بود، نه مخالفت با یک فکر اجتماعی» (بهار، ۱۳۵۷، ج ۲: ۷۰). در این میان نفوذ گفتمان روحانیت بر ضد جمهوریت که بلندترین صدای آن، سید حسن مدرس بود، در همراهی بهار با این گروه سیاسی بی‌تأثیر نبوده است.

1. historic bloc

در نهایت تلاش‌های بهار و «ائتلاف تاریخی» ضد جمهوری به نتیجه مطلوب خود رسید و علاوه بر اغلب نخبگان، عموم جامعه نیز با طرح جمهوریت به ضدیت برخاست. به دنبال این مخالفت عمومی، رضاخان با صدور بیانیه‌ای در ۱۲ فروردین ۱۳۰۳، لغو جمهوریت را اعلام کرد. بدین ترتیب عقاید بهار، دیدگاهی ضد هژمونیک را در نهادهای ضد سلطه طبقه حاکم ایجاد نمود و ضد هژمونی به عنوان یک ایده انقلابی و روانی-فرهنگی توانست نظم حاکم را تغییر دهد و توده‌ها را در آغاز یک انقلاب از طریق سرنگونی فرهنگی بدون استفاده از خشونت رهبری کند. به عبارت دیگر «ائتلاف تاریخی» در شکل انقلابی خود توانست با تولید «ضد هژمونی»، ایدئولوژی طبقه حاکم را به چالش بکشد.

آیرونی در شعر جمهوری

بر سر چیستی مفهوم «آیرونی»^۱، گرایش‌های متفاوتی وجود دارد. از دیدگاه کلینث بروکس^۲ که آن را بسیار فراگیر می‌داند، تا عقیده اندرو رایت^۳ که مفهوم آیرونی را بسیار محدود کرده است (موکه، ۱۳۸۹: ۱۹-۲۰)، رویکردهایی هستند که در این زمینه پیش روی ما قرار دارد. بدیهی است که با چنین رویکردهای متفاوتی، به دست دادن تعریفی مورد توافق از آیرونی بسیار دشوار باشد. اما اگر ما در این جستار، مفهوم آیرونی را به حدی گسترش دهیم که آن را هرگونه دوپهلویی در گفتمان یا کلام بنامیم، باید جمهوری‌نامه بهار را گفتمانی با ساختار آیرونیک دانست.

بهار به عنوان یک آیرونیست، با کاربست تمهیداتی در گفتمان خود و با ایجاد تقابل میان ظاهر و واقعیت امور، معنایی ضمنی را به مخاطب منتقل می‌کند که در ضدیت با گفتمان جمهوریت رضاخان قرار دارد. این نوع از موقعیت آیرونیک برخاسته از نوع نگاه و نگرش خاص به وضع یا حادثه‌ای است که محصول «آیرونیک دیدن» است. از این رو باید «تضاد ظاهر با واقعیت» را یکی از ویژگی‌های مهم آیرونی در گفتمان شعر جمهوری دانست.

در پیوند با راهبرد «تضاد ظاهر با واقعیت»، کلبروک آیرونی را «گفتن چیزی و اراده معنای متضاد آن» می‌داند (1: colebrook, 2006). بر این اساس اگر آیرونی را تضاد میان

1. Irony
2. Clint Brooks
3. Andrew Wright

«بود» و «نمود» بدانیم، وجود آن در گفتمان، مستلزم تقابل یا بی تناسبی آنهاست. هرچه این تقابل بیشتر باشد، آیرونی برجسته تر خواهد شد. طبق نظر کلبروک و با توجه به اهمیت تضاد در تعریفی که او از آیرونی ارائه می دهد، ساختار چندخوانشی جمهوری نامه که بر دو معنای کاملاً متضاد استوار شده است، مصداق بارز یک گفتمان آیرونیک است. شایان ذکر است که بهار این گفتمان را بر اساس مغایرت و مخالفت بین آنچه بر زبان او جاری می شود، استوار کرده است؛ هر چند در این نوع وارونه سازی، خواننده از منظور واقعی او آگاهی کامل دارد. درک این جنبه آیرونیک کلام بهار که القائات معنایی را چندوجهی می کند، به زمینه و موقعیتی وابسته است که گفتمان آیرونیک در آن رخ می دهد.

نتیجه گیری

تحلیل داده های این پژوهش نشان داد که بر اساس دیدگاه گرامشی، رضاخان در ماجرای جمهوری خواهی کوشید تا با تکیه بر هژمونی، به تولید و باز تولید رضایت عمومی پردازد و به همین منظور کنشگران سیاسی و مدنی کشور را برای اعمال اقدامات هژمونیک خود به خدمت گرفت. طرح جمهوری او، روشن فکران موافق و مخالف از جمله ملک الشعرا را درگیر مجادله جدید صورت بندی قدرت کرد. همزمان با تثبیت وضعیت هژمونیک، کنش های ضد هژمونیک نیز در قالب های مختلف (از جمله شعر) خود را بروز دادند و ادبیات ایران در موضوع جمهوری خواهی، صحنه مقابله رویکردهای مختلف شعرا و نویسندگان شد. در این میان، بهار در شعر «جمهوری» با بازنمایی هژمونی، در جهت اقدامات تبلیغاتی رضاخان گام برداشت و همزمان با بازنمایی ضد هژمونی، گفتمانی جدید در ضدیت با آن تولید کرد.

منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۴) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ یازدهم، تهران، نی.
- ایران‌شهر کاظم‌زاده، حسین (۱۳۰۲) «جمهوریت و انقلاب اجتماعی»، مجله ایران‌شهر، شماره ۵ و ۶، بهمن، صص ۲۵۷-۲۵۸.
- بشیر، حسن (۱۳۸۴) تحلیل گفتمان، درچه‌ای برای کشف ناگفته‌ها، تهران، دانشگاه امام صادق. بوتکو، توماس. ج. (۱۳۸۵) «وحی یا انقلاب (رویکردی به ظهور بنیادگرایی در چارچوب نظری گرامشی)»، ترجمه مسعود بیننده و سعید ریزوندی، زیبار، شماره ۶۱ و ۶۲، صص ۲۹-۴۷. بهار، محمدتقی (۱۳۵۷) تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد ۱ و ۲، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- (۱۳۸۰) دیوان اشعار بهار، ۲ جلد، به اهتمام چهرزاد بهار، تهران، توس.
- پوراحمدی، حسین و روح‌الامین سعیدی (۱۳۹۰) رابطه فرهنگ و هژمونی در عرصه جهانی: رویکرد گرامشینیستی، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲۸، زمستان، صص ۱۴۳-۱۷۹. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳) گفتمان، یادگفتمان و سیاست، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- جاویدشاد، مهدی و امیرحسین نعمتی زیارتی (۱۳۹۸) «بررسی تطبیقی اشعار انگلیسی آغازین و پایانی جنگ جهانی اول بر اساس مفهوم هژمونی و ضد هژمونی»، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال سیزدهم، شماره ۵۲، زمستان، صص ۲۷۵-۲۹۶.
- جهان‌بخت لیلی، امید و سمیه پرماس (۱۳۹۸) «بازنمود هژمونی و اندیشه‌های ضد هژمونیک در داستان خلیل کافر (بر مبنای نظریه آنتونیو گرامشی)»، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۵۰، بهار، صص ۸۱-۱۰۰.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۲) حیات یحیی، جلد ۴، چاپ چهارم، تهران، فردوسی.
- سپانلو، محمدعلی (۱۳۸۲) ملک‌الشعرا بهار، تهران، طرح نو.
- سلدن، رامان (۱۳۷۲) راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران، هما.
- شوری، محمود (۱۳۸۲) «هژمونی و ضد هژمونی»، راهبرد، شماره ۲۷، بهار، صص ۱۴۵-۱۶۷.
- عشقی، میرزاده (۱۳۴۴) کلیات عشقی، به کوشش علی‌اکبر مشیر سلیمی، تهران، امیرکبیر.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۰) گفتمان و جامعه، تهران، نی.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹) تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته‌پیران و دیگران، تهران، دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- کرمانی، محسن و ابوالفضل دلاوری (۱۳۹۵) «از ایدئولوژی تا گفتمان: سوژه، قدرت و حقیقت»،

- فصلنامه علوم اجتماعی، سال بیست و ششم، شماره ۷۴، پاییز، صص ۱۱۱-۱۴۸.
- کریمی، ایوب (۱۳۹۱) «مفهوم هژمونی و امکان قدرت یابی گفتمان های حاشیه ای»، فصلنامه رهیافت های سیاسی و بین المللی، شماره ۲۹، بهار، صص ۱۷۵-۱۹۱.
- مکاریک، ایرناریما (۱۳۹۴) دانش نامه نظریه های ادبی معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه.
- موکه، داگلاس کالین (۱۳۸۹) آبرونی، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز.
- میرانصاری، علی (۱۳۸۶) بهار، پنجاه سال بعد، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ون دایک، تئون (۱۳۸۲) مطالعاتی در تحلیل گفتمان، تهران، دفتر مطالعات و تحقیقات رسانه ها.
- وینسنت، اندرو (۱۳۸۳) نظریه های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.
- هدایت، مهدی قلی خان (۱۳۷۵) خاطرات و خطرات، تهران، زوار.
- هوروش، هما و سلما رضوان جو (۱۳۹۶) «جزیره گنج و نظام مبارزه هژمونیک»، مجله افق های زبان، سال یکم، شماره ۲، پاییز، صص ۸۹-۱۰۵.

- Althusser, Louis (1969). For Marx. Translated by Ben Brewster. London: The Penguin Press.
- Baker, Paul & Ellece, Sibonile (2011). Key Terms in Discourse Analysis. London: Continuum.
- Blommaert, Jan (2005). Discourse: A Critical Introduction. Cambridge and New York: Cambridge University Press.
- Boggs, Carl (1984), The Two Revolutions: Gramsci and the Dilemmas of Western Marxism, Boston: South End Press, 1984.
- Colebrook, Claire. (2006). Irony. The New Critical Idiom. London and New York: Routledge
- Fairclough, Norman (2010). Critical Discourse Analysis: The Critical Study of Language. London: Longman.
- Gaventa, John. (2003). Power after Lukes: a review of the literature, Brighton: Institute of Development Studies
- Gramsci, Antonio. (1971). Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci. Translated by Q. Hoare & G. N. Smith. New York: International Publishers.
- (1996). Prison Notebooks: Volume II. Translated by J. A. Buttigieg. New York: Columbia University Press.
- Hunt, G., (2002). Gramsci, Civil Society, and Bureaucracy. Antonio Gramsci: Marxism, philosophy and politics, Volume 2, Ed. James Martin. London and New York: Routledge. pp. 450-465.
- Landy, Marcia. (1986). Culture and Politics in the Work of Antonio Gramsci. Boundary 2, Vol. 14, No. 3, (Spring).
- Mouffe, Chantal (1979). Hegemony and Ideology in Gramsci. In Chantal Mouffe (ed). Gramsci and Marxist Theory. London and Boston: Routledge & Kegan

- Paul Ltd.
- Simon, Roger (2005), Gramsci's Political Thought: an introduction, London: Lawrence and Wishart.
- Rupert, M., (1993). Alienation, capitalism and the inter-state system: toward a Marxian/Gramscian critique. Gramsci, Historical Materialism and International Relations, Ed. Stephen Gill. Cambridge: Cambridge University Press. 1993. 67-93.
- Smith, A. M. (1998). Laclau and Mouffe, the radical democratic imaginary, London: Routledge press.
- Van Dijk, Teun A. (2003). Ideology and discourse. Internet course For the Oberta de Catalunya (VOC), Retrieved April 24, 2013, from <http://www.discourse-in-society.org/tenu.html>
- (2000), Ethnic Minorities and the Media, News Racism: A Discourse Analytical Approach, P.33-49, Buckingham, UK. Open University Press.